

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

### اشکالات وارد شده به قائلین برائت:

عرض کردیم بعد از اینکه در اقل و اکثر ارتباطی قائل به برائت شدیم، یعنی اتیان اقل لازم است اما نسبت به اکثر اصالة البرائه جاری می شود. اینجا به کسانی که قائل به برائت شدند اشکالاتی وارد شده است.

**اشکال نخست - سخن صاحب هدایة المسترشدين:** اولین اشکال که دیروز بیان کردیم مربوط به صاحب حاشیه معالم هدایة المسترشدين است که خلاصه اش این بود که مرجع اقل و اکثر ارتباطی، دوران بین متباینین است و همانطوری که در دوران بین متباینین باید احتیاط کرد در اقل و اکثر ارتباطی همینطور است و بیان نشان این بود که هم در تکلیف و هم در امتثال بین اقل و اکثر تباین وجود دارد، از حیث تکلیفی وجوب اقل لا به شرط است، اما اکثر به شرط شيء است. آن ماهیت لا به شرط است و این ماهیت به شرط شيء و بین لا به شرط و به شرط شيء تباین وجود دارد، از نظر امتثال هم همینطور است، اگر کسی اقل را انجام داد در حالی که اکثر واجب باشد فایده ای ندارد، اگر کسی اکثر را انجام داد، حالا این در تعبیرات مرحوم صاحب هدایه نیست ولی ایشان باید اینطور بگوید که اگر کسی اکثر را هم انجام داد اقل بما هو اقل، اقل به عنوان لا به شرط انجام نشده، بلکه اقل به شرط شيء انجام شده که این را در بحث دیروز توضیح دادیم.

**پاسخ محقق نائینی به اشکال:** مرحوم محقق نائینی از این بیان هدایة المسترشدين جواب دادند و جوابشان این بود که بین ماهیت لا به شرط و ماهیت به شرط شيء تباین وجود ندارد، اینها متباینین نیستند و فرمودند معنای لا به شرط لحاظ عدم الشرط نیست، اگر ما لا به شرط لا به معنای لحاظ عدم القید و لحاظ عدم الشرط بگیریم بین لا به شرط و به شرط تباین می شود، چون یکی می شود لا به شرط عدم، یعنی یکی می شود به شرط عدم و دیگری می شود به شرط شيء، بین شان تباین به وجود می آید، نائینی می فرماید لا به شرط یعنی عدم لحاظ شرط، لا به شرط یعنی عدم لحاظ القید، وقتی که اینطور شد، لا به شرط و به شرط شيء يك چیز است، اختلافشان در لحاظ و اعتبار است، اگر شیئی را لحاظ کنیم می شود به شرط شيء، اگر عدم لحاظ باشد می شود لا به شرط. با توضیحی که دیروز هم برای کلام مرحوم نائینی دادیم.

### اشکال امام خمینی بر محقق نائینی

امام رضوان الله علیه در جلد سوم تهذیب الاصول در صفحه 300 سه اشکال بر مرحوم نائینی دارند؛ می فرمایند نائینی آمده اند عنوان ماهیت - الماهية من حيث هي - را مقسم قرار داده و لابه شرطیت و به شرط شيء بودن را از اقسام قرار داده، آن وقت لا به شرطیت را به نحو مطلق تفسیر کرده است. به چه چیز تفسیر کرده؟ لا به شرطی که به نحو مطلق باشد یعنی لم يعتبر

فيه قيد، قيدي در او معتبر نيست، تا اينجا در عبارات نائيني آمده، امام مي فرمايد ما همه حرفمان در اشكال اول روي همين لا به شرطي است كه ايشان به عنوان اطلاق تفسير کرده، مي فرمايند اگر مراد شما از اين اطلاق عدم الاعتبار بالسلب البسيط باشد، كه اين سلب بسيط در مقابل سلب مركب است كه شقّ دوم است كه عرض خواهيم كرد. بگوئيم مي گوئيد لا به شرطي كه لم يعتبر فيه قید يعني هیچ اعتباري از او نشده، به نحو سلب بسيط است. يعني سالبه اي است كه سلب بسيط دارد، لم يعتبر فيه قيد، خود ماهيت است و هیچ اعتباري در او نشده است. مي فرمايد اگر اين مراد باشد برمي گردد به لا به شرط مقسمي نه لا به شرط قسمي، در حالي كه شما داريد لا به شرط قسمي را معنا مي كنيد و اگر مراد از «لم يعتبر فيه قيد» سلب تركيبي است، سلب تركيبي يعني آنجايي كه لحاظ هست اما لحاظ عدم القيد است، در سلب بسيط مي گوئيم اصلاً لحاظي در كار نيست اما در سلب تركيبي مي گوئيم لحاظ شده، اما چه چيز لحاظ شده؟ عدم القيد لحاظ شده است به تعبير ايشان در سلب تركيبي قضيه عنوان معدوله را پيدا مي كند،

اين حرف سلب در محمول قضيه قرار مي گيرد. مي شود «الماهية التي لوحظت» اما «لا مع قيد» كه سلب به نحو معدوله است، قضيه معدوله است، سلب هم سلب مركب است، يعني ماهيتي كه يك لحاظي در آن شده اما چه لحاظي؟ لحاظ عدم القيد. البته مي فرمايند ممكن است اين را بگوئيم يا اينكه بگوئيم در اين فرض دوم «لم يعتبر معها شيء في اللحاظ علي نحو الموجبة السالبة المحمول» ولي در هر دو صورت بگوئيم لوحظت؛ اما لوحظت لا مع عدم قيد، يا لوحظت به نحوي كه موجه سالبه المحمول باشد كه اين هم برمي گردد به همان معدوله و خيلي فرق نمي كند. مي فرمايند اگر اين مرادتان باشد، اين همان اشكال قبل را دارد، «لانه يصير اللابشرط قسيما مع بشرط الشيء و مبائناً»، خود شما از اين فرار مي كرديد، شما خودتان مي گفتيد ما مي خواهيم لا به شرط و به شرط شيء را مبين يديگر قرار ندهيم، اگر لا به شرط را اينطوري معنا كنيم كه يعني ماهيتي كه لوحظت لا مع عدم قيد، يا ماهيتي كه لوحظت عدم وجود القيد فيه، اين مي شود مبين با به شرط شيء، چون در به شرط شيء ماهيتي است كه لوحظت وجود يك قيد و شرطي، اين خلاصه اشكال اول.

پس اشكال اول اين است كه شما لا به شرط را اگر به عدم لحاظ معنا كنيد مي شود لا به شرط مقسمي نه قسمي، اگر به لحاظ عدم معنا كنيد مي شود مبين و در حالي كه شما دنبال اين هستيد كه در مقابل صاحب هداية المسترشدين اثبات كنيد كه اينجا تبائي در كار نيست و راه ديگري هم وجود ندارد، يا بايد بگوئيم «لم يلحظ فيها شيء» كه مي شود لا به شرط مقسمي، يا «لوحظت عدم القيد» كه اين مي شود مبين با به شرط شيء و هیچ کدام براي شما نفعي ندارد، اين خلاصه اشكال اول. در تكميل اين اشكال كه اشكال واردي بر مرحوم نائيني است اينطور عرض مي كنيم كه اگر نائيني مي گويد ما در لا به شرط مي گوئيم لحاظ اطلاق شده، اطلاق يعني عدم القيد، لحاظ الاطلاق برمي گردد به عدم لحاظ يا برمي گردد به لحاظ العدم، از اين دو حال خارج نيست، شما وقتي مي گوئيد لحاظ اطلاق شده، در لحاظ الاطلاق دو احتمال بيشتر نيست، يا عدم اللحاظ است يا لحاظ العدم است، هر صورتی كه باشد شما مشكل پيدا مي كني، اگر عدم اللحاظ باشد اين همان لا به شرط مقسمي است، اگر لحاظ العدم باشد با به شرط شيء تباین پيدا مي كند، در حالي كه شما در مقابل هداية المسترشدين دنبال اين هستيد كه اثبات كنيد لا به شرط و به شرط شيء تباین ندارد.

اشكال دوم اين است كه نائيني در عبارتشان فرموده اند متضادين قدر جامع ندارند، مي فرمايند اين حرف هم باطل است، در خود منطق مي گویند «الضدان أمران وجوديان داخلان تحت جنس قريب» بالأخره اين ضدان در يك جنس قريب قدر جامع دارند، اينكه شما فرموديد كه جامعي بين اينها نيست حرف درستي نيست، بعبارة أخرى نائيني در مقابل هداية المسترشدين فرمود شما كه مي گوئيد اينها متباين و ضد هستند ضدان كه قدر جامع ندارند، در حالي كه بين ماهيت لا به شرط و به شرط شيء قدر جامع وجود دارد. اين هم اشكال دوم امام است كه ممكن است دو چيز ضد باشند و متباين هم باشند اما مع ذلك بين شان قدر جامع هم باشد.

اشکال سوم؛ مرحوم نائینی در مقابل هدایة المسترشدين فرمودند که اینها ضدّان و متباینان نیستند از قبیل عدم و ملکه هستند، امام رضوان الله علیه می‌فرماید شما با اینکه می‌خواهید تقابل را تقابل عدم و ملکه کنید چه نتیجه‌ای می‌خواهید بگیرید؟ هدایة المسترشدين تقابل را تقابل تضاد قرار داده، وقتی تقابل تضاد هست اینها می‌شوند متباینین، متباینین که شدند احتیاط در آنها واجب است. آیا شما مرحوم محقق نائینی که نسبت را عدم و ملکه قرار می‌دهید می‌خواهید نتیجه بگیرید عدم وجوب احتیاط را؟

اشکالی که امام رضوان الله علیه دارند می‌فرمایند شما ولو تقابل را تقابل عدم و ملکه بگیرید اما به این نتیجه‌ی عدم وجوب احتیاط نمی‌رسید. اثبات می‌کنند تقابل ولو تقابل عدم و ملکه هم باشد اما باز احتیاط واجب است. يك مثالي می‌زنند می‌فرمایند اگر مولا امر به اكرام يك شخصي كند منتهی شما نمی‌دانید آن شخص معین آیا کسی است که ملتحی است یا كوسج؟ نسبت بین این دو تا نسبت عدم و ملکه است. كوسج آن کسی است که قابليّت لحيه را دارد اما الآن بالفعل ندارد. حالا اگر تقابل بین طرفین، تقابل عدم و ملکه باشد مسئله را از احتیاط خارج می‌کند؟ اینجا هم اگر شخص بخواهد امتثال یقینی کند باید احتیاط کند، هم ملتحی را اكرام کند و هم كوسج را، لذا می‌فرمایند مجرد اینکه تقابل تقابل عدم و ملکه است، مجرد این کفایت در این نمی‌کند که ما بگوئیم احتیاط واجب نیست، اگر شما دوران بین اقل و اکثر را ببرید به ماهیّت لا به شرط و به شرط شيء، و نسبت بین این دو تا را نسبت عدم و ملکه هم قرار بدهید، باز نتیجه عدم وجوب احتیاط نیست، نتیجه وجوب احتیاط است.

در نتیجه می‌فرمایند نه مجرد تقابل عدم و ملکه موجب برائت می‌شود که بگوئیم اگر کسی اثبات کرد این تقابل، تقابل عدم و ملکه است اینجا برائت جاری می‌شود و از آن طرف اگر تقابل هم تقابل تضاد باشد هم کفایت در احتیاط نمی‌کند بلکه باید برای احتیاط و عدم احتیاط ما راه دیگری را طی کنیم.

اشکالات ثلاثه‌ای که امام بر مرحوم نائینی وارد کردند، اشکالات واردي است، به نظر ما اشکالی بر این فرمایش امام در اینجا وارد نیست و این جوابها جوابهای تامّی است.

### پاسخ امام خمینی به اشکال صاحب هدایت المسترشدين

امام از اصل کلام هدایة المسترشدين چهار جواب دادند؛ چون این اشکال هدایة المسترشدين شاید به يك معنا مهم‌ترین اشکال است ولو آن اشکال مرحوم آخوند هم یکی از اشکالات است که قبلاً خواندیم و بحث کردیم اما این یکی از اشکالات مهم است که هدایة المسترشدين دنبال این است که اقل و اکثر را به دوران بین متباینین برگرداند و بعد بگوید که احتیاط واجب است. اولین جوابی که امام دادند این است که می‌فرمایند اینکه شما می‌گوئید لا به شرط و به شرط شيء آیا این وصف برای تکلیف است یا وصف برای متعلّق تکلیف است، شما که می‌گوئید اقل و اکثر نسبتشان لا به شرط و به شرط شيء است این وصف برای چیست؟ اشتباه شما هدایة المسترشدين این است که آمدید این را وصف برای خود تکلیف قرار دادید، اگر وصف برای خود تکلیف باشد فرمایش شما درست می‌شود، یعنی گفتیم مولا يك تکلیفی کرده و ما نمی‌دانیم این تکلیف آیا به نحو لا به شرط است یا به نحو به شرط شيء، اینجا می‌شود دوران بین متباینین که باید احتیاط کرد، اما اگر گفتیم تکلیف روشن است ولي متعلّق تکلیف روشن نیست، مسئله لا به شرطیّت و به شرط شيء بودن در متعلّق تکلیف است نه در خود تکلیف. هر دو تکلیف از یک سنخ اند، در خود تکلیف اجمالی نیست و اشکالی وجود ندارد و من سنخ واحد است اما متعلّقش را نمی‌دانیم چیست؟ این جواب اول.

در جواب دوم باز يك پله بالاتر می‌روند و می‌فرمایند ما در جواب اول گفتیم که در متعلّق اختلاف از حیث لا به شرطیّت و به شرط شيء هست، اما در جواب دوم می‌فرمایند این امر را هم قبول نداریم، متعلّق تکلیف مردّد بین لا به شرط و به شرط شيء نیست، چرا؟ می‌فرمایند هدایة المسترشدين آمدید متعلّق را اقل قرار دادید و بعد می‌گوئید حالا این اقل را نمی‌دانیم به نحو لا به شرط واجب شده یا به نحو بشرط شيء، می‌فرمایند تکلیف متعلّق به اقل نیست تا ما بیائیم بگوئیم این مردّد بین لا به شرط و به

شرط شيء است، ما از اول نمي‌دانيم آيا مولا مركب منطبق بر اقل را واجب كرد يا مركب منطبق بر اكثر را؟ اين خيلي تفاوت دارد با اينكه بگوئيم تكليف از اول به اقل تعلق پيدا کرده اما نمي‌دانيم كه اين اقل به نحو لا به شرط لحاظ شده يا به نحو بشرط شيء.

اشكال سوم مي‌فرمايند، يعني مي‌خواهند بفرمايند سلّمنا، تكليف به اقل تعلق پيدا کرده، اما بين اقل لا به شرط و اقل به شرط شيء تباین نیست. بياني كه اینجا دارند تقريباً شبیه بيان مرحوم نائيني است، مي‌فرمايد اقل لا به شرط يعني اقلي كه لحاظ انضمام چيزي در او نشده، اقل به شرط شيء يعني اقلي كه لحاظ شده شيئي، آن وقت مي‌فرمايند اگر اقل لا به شرط اقلي بود كه لحاظ عدم مي‌شد با اقل به شرط شيء تباین پيدا مي‌کرد، اما اقلي كه لم يلحظ فيه شيء با اقلي كه لوحظ فيه قيد، بين‌شان تباین وجود ندارد.

اشكال چهارم مي‌فرمايند ما به هداية المسترشدين اشكال مي‌كنيم كه اگر شما اين را مي‌خواهيد به دوران بين متباينين برگردانيد بايد احتياط كنيد، معنای احتياط اين نیست كه فقط با يك عمل اكثر را در آن بياوريد و تمام شود، بلكه احتياط اين است كه بايد دو بار انجام بدهيد، يك بار واجب را به نحو اقل انجام بدهيد، دو مرتبه واجب را از اول شروع كنيد آن سوره را هم بياوريد به نحو اكثر، لازمه وجوب احتياط در اینجا تكرر است، نه اينكه فقط بگوئيد اگر اكثر را آورديم كافي است، احتياطي‌ها در اقل و اكثر ارتباطي مي‌گويند احتياط اين است كه شما آن جزء مشكوك را هم اضافه كنيد، اما نمي‌گويند عمل بايد دو بار انجام شود، شما صاحب هداية المسترشدين اگر مسئله را به دوران بين متباينين برمي‌گردانيد پس بايد بگوئيد عمل بايد دو بار انجام شود. اين چهار اشكالي كه ايشان بر هداية دارند.

مرحوم حاج آقا مصطفى رضوان الله عليه در مباحث اصولشان و يا حتي مرحوم والدمان در مباحث اصولشان اشكال داشتند به آنچه كه در تهذيب الاصول به عنوان مطالب امام ذكر شده، ولو اينكه من يك مقايسه‌اي كردم؛ گاهي اوقات عبارات تهذيب الاصول هم عين كتاب مناهج الوصول امام يا انوار الهدايه امام است و از آن استفاده مي‌شود كه اينها يك مقداري با هم ممزوج شده است. اولين مطلب اين است كه اين اشكال سوم همان كلام نائيني بود كه امام از آن جواب داده، اشكال سومي كه از امام در اینجا نقل كرديد همان كلام نائيني است كه امام از كلام نائيني در چند سطر قبل جواب دادند و تعجب است كه چطور اين را به عنوان اشكال سوم از قول خود امام بيان كردند.

نكته مهم راجع به اشكال اولي است كه ذكر شده؛ اگر امام اين اشكال را مطرح کرده باشند ما عرضمان اين است كه تفكيك بين تكليف و متعلق تكليف را چگونه متصور است؟ آيا مي‌توانيد بگوئيد تكليف من سنخ واحد است اما متعلق تكليف بين‌شان نسبت لا به شرطيت و به شرط شيء است؟ اگر ما بياييم بگوئيم شارع يك مركبي را متعلق قرار داده، آن وقت بگوئيم نمي‌دانيم اين مركب ينطبق بر اقل كه اقل مي‌شود لا به شرط، يا ينطبق بر اكثر كه اكثر مي‌شود به شرط شيء، نتيجه‌اش اين است كه بالأخره تكليف مردد بين لا به شرط و به شرط شيء مي‌شود، ما نمي‌توانيم تكليف كنيم بگوئيم در خود تكليف ترديدي نیست و در متعلق ترديد هست! باز بعبارة اخري اين اشكال اول روي آن مبناي خودشان در جوابي كه دادند، يعني در راهي كه طي كردند و فرمودند اجزاء در آن لحاظ نشده، خود كلي، خود مركب متعلق واقع شده، روي آن ممكن است بتوانيم تصوير كنيم، اما همان راه هم ملاحظه كرديد ما در بحث ديروز در ملاحظه و مناقشه‌اي كه بر فرمايش امام داشتيم گفتيم اصلاً امكان ندارد تصور مركب بدون تصور اجزاء، اجزاء را ولو اجمالاً مولا بايد تصور كند. اگر گفتيم امكان ندارد ترديد در تكليف ترديد در متعلق است، ترديد در متعلق ترديد در تكليف است، اينها ملازم با يكديگرند، نمي‌توانيم بياييم اينها را از يكديگر تفكيك كنيم، تفكيك بين اينها نمي‌شود.

لذا اين اشكال اول اشكال تامّي نیست، در ميان اين اشكالات همان اشكال دوم و چهارم مورد قبول است كه شما از اول آمديد

تکلیف را روی اقل آوردید و می‌گوئید نمی‌دانیم اقل لا به شرط است یا به شرط شیء است، در حالی که تکلیف روی اقل نیامده، روی يك عنوان مرکبی آمده ما نمی‌دانیم آن مرکب در لا به شرط تعلق پیدا می‌کند یا به شرط شیء.

و اشکال چهارم هم که مسئله تعدد در عمل در مقام احتیاط است، البته باز می‌شود نسبت به اصل مسئله‌ی لا به شرطیت و به شرط شیء را هم در آن تأمل کرد، یعنی اینکه ما بیائیم بگوئیم نسبت بین اقل و اکثر لا به شرط است و به شرط شیء، خود این هم محل تأمل است، ما نمی‌دانیم شارع نماز نه جزئی را واجب کرده؟ به این معناست که چیزی به نام جزء دهم ندارد، نه اینکه نسبت به او لا به شرط باشد، یا نماز ده جزئی که می‌شود به شرط شیء. نسبت بین این دو تا می‌شود به شرط لا و به شرط شیء، نه اینکه بگوئیم عنوان لا به شرط و به شرط شیء را دارد، نسبت نسبت به شرط لا و به شرط شیء است. بین اینها تباین است.

نکته این است که آیا در مطلق دوران بین متباینین باید احتیاط کرد؟ یعنی اگر هم ما بیائیم بپذیریم این به شرط لا و به شرط شیء است، یا بگوئیم لا به شرط و به شرط شیء، چون در مطلق دوران بین متباینین احتیاط لازم است این يك مقدار جای تأمل دارد.

و صلي الله علي محمد و آله الطاهرين